

به هند رفتگان ماوراءالنهری

دکتر علی اصغر بوند شهریاری*

چکیده

در سال‌های پایانی قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری، عصر درخشش علمی و فرهنگی ماوراءالنهر جایش را به دوره فترت و انحطاط عظیم علمی و فرهنگی داد. در این زمان شرایط مساعدی برای حیات و رشد زبان و ادبیات فارسی در آن دیار وجود نداشت اما در عوض شبه‌قاره هند بزرگ‌ترین پناهگاه و محل اعتلای زبان و ادبیات فارسی شده بود. رشد و گسترش فرهنگ ایران در شبه‌قاره معلول علاقه و عشق گورکانیان هند نسبت به فرهنگ و زبان ایران بود، چنانکه دربار گورکانیان هند به وجود گروه بزرگی از شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی از هند و ایران و ماوراءالنهر آراسته بود. در این مقاله کوشش شده برخی از شاعران فارسی‌گوی ماوراءالنهری که بنا بر شرایط نامساعد روزگار از دیار خود به هند کوچیده‌اند معرفی شوند.

کلید واژه‌ها: ماوراءالنهر، هند، مهاجرت، شاعران فارسی‌گو.

*. استادیار دانشگاه پیام‌نور.

سال‌های پایان قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری در تاریخ ادبیات ایران زمین با چند حادثه و واقعهٔ بسیار مهم به پایان رسید.

نخست پایان حکومت تیموریان در ماوراءالنهر و آسیای میانه و ظهور حکومت شیبانیان در آن منطقه، دیگر پایان پیوستگی سیاسی ماوراءالنهر با ایران زمین و آغاز جدایی آن منطقه از ایران و سوم تبدیل شبه‌قارهٔ هند به بزرگترین پایگاه زبان و ادبیات فارسی.

هر کدام از این اتفاق‌ها در روند کلی فرهنگ و ادبیات ایران تأثیر شگرفی بر جای گذاشتند. در ماوراءالنهر عصر درخشش علمی و فرهنگی جایش را به دورهٔ فترت و انحطاط عظیم علمی و فرهنگی داد. در این زمان در ماوراءالنهر شرایط مساعدی برای رشد زبان و ادبیات فارسی نسبت به قرون پیشین وجود نداشت، اما شبه‌قارهٔ هند بزرگ‌ترین پناهگاه و محل اعتلای زبان و ادبیات فارسی شده بود. رشد و گسترش فرهنگ ایران در شبه‌قاره معلول علاقه و عشق گورکانیان هند نسبت به فرهنگ و زبان ایران بود، چنانکه دربار گورکانیان هند به وجود گروه بزرگی از شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی هند و ایران و ماوراءالنهر آراسته بود. گورکانیان هند از اخلاف ظهیرالدین بابر تیموری (۸۸۸-۹۳۷ق/۱۴۸۳-۱۵۳۱م) بودند. وی بنیانگذار سلسلهٔ گورکانیان هند، فرزند عمر شیخ و نوادهٔ امیر تیمور گورکانی بود و از سوی مادر نیز به چنگیزخان نسب می‌برد (بابر، ص ۵-۷؛ هالیستر، ص ۱۴۲-۱۴۳). بابر در ۱۲ سالگی بر جای پدر در اندیجان (تختگاه فرغانه) به حکومت نشست (ابوالفضل علامی، ج ۱، ص ۸۷).

پس از مرگ تیمور تقسیم قلمرو او میان فرزندان و نوادگانش کشمکش‌هایی را به‌ویژه در آسیای مرکزی پدید آورد. پس از درگذشت عمر شیخ و آغاز حکومت بابر، سلطان احمد میرزا، عموی بابر و حاکم سمرقند و سپس سلطان محمودخان دایی بابر و حاکم تاشکند هرکدام طمع در قلمرو او بستند، ولی با مقاومت بابر و امرای طرفدار او راه به جایی نبردند (همو، ج ۱، ص ۸۸؛ فرشته، ج ۱، ص ۱۹۲). مهمترین مخالف بابر نیز شیبانی‌خان ازبک بود. با این حال بابر عزم کرده بود سرزمین تحت فرمان خود را توسعه دهد و به‌ویژه بر سمرقند پایتخت تیمور تسلط یابد. وی نخستین بار در ۹۰۳ق/۱۴۹۷م با فرار بایسنقر وارد سمرقند شد (ابوالفضل علامی، ج ۱، ص ۸۹؛ فرشته، ج ۱، ص ۱۹۳) اما در نهایت ناکام ماند.

دیگر بار در ۹۰۶ ق با اینکه سمرقند در دست شیبانی‌خان بود آنجا را تسخیر کرد (بابر، ص ۵۴؛ روملو، ص ۷۱) اما بار دیگر مجبور به ترک شبانه سمرقند در ۹۰۷ ق شد (فرشته، ج ۱، ص ۱۹۷؛ روملو، ص ۷۳)، پس از آن نزد محمدباقر حاکم ترمذ رفت و به پیشنهاد او قصد کابل کرد (فرشته، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ خواندمیر، ج ۴، ص ۳۰۷)، سپس در ۹۱۳ ق قندهار و زمین‌داور را تصرف کرد (روملو، ص ۱۳۴؛ بکری، ص ۱۰۳) و اندکی بعد خود را بابر شاه خواند (Ross, p.6). شکست و قتل شیبانی‌خان توسط شاه اسماعیل صفوی در ۹۱۶ ق/۱۵۱۰ م فرصت مناسبی برای بابر بود تا در ۹۱۷ ق با کمک شاه اسماعیل، دیگر بار سمرقند را فتح کند (فرشته، ج ۱، ص ۲۰۰؛ Ross, p.7). خواندن خطبه به نام شاه اسماعیل در سمرقند و احتمالاً زدن سکه به نام او و تظاهر بابر به تشیع، مردم سمرقند را از او ناراضی ساخت (Smith, p.320). سیدحسین‌زاده، ص ۱۸) بنابراین وی سرانجام بدون جنگ با عبیدالله خان ازبک در ۹۱۸ ق سمرقند را از دست داد (ابوالفضل‌آملی، ج ۱، ص ۹۱؛ نیز نک: سیدحسین‌زاده، همان‌جا). در پی آن بابر از بازپس گرفتن سمرقند چشم پوشید. وی پس از آن راهی تسخیر هند شد و سرانجام در پنجمین لشکرکشی به هند در ۹۳۲ ق در جنگ پانی پت، لودیان را شکست داد و دهلی را تصرف کرد (فرشته، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳؛ روملو، ص ۲۵۴-۲۵۵؛ Ross, p.11-12).

بابر افزون بر اینکه سیاستمداری زبده بود مردی دانشمند و آزاداندیش نیز به شمار می‌رفت. وی با تسامح مذهبی و وسعت دید سیاسی که داشت توانست با دولت شیعی صفویه ارتباطی دوستانه برقرار نماید و نقشی مهم در انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی به هند ایفا کند (سیدحسین‌زاده، ص ۱۹).

با اینکه شیبانیان بابر را از آسیای میانه رانده بودند، اما هر دو دولت بعد از استقرار و استحکام سعی کردند روابط خود را معتدل سازند و منازعه و درگیری شیبانیان و بابریان به روابط صمیمانه و حسنه تبدیل شد و دربار این دولت‌ها همواره پذیرای سفیران با صلاحیت و قدرتمند طرفین بود. روابط سیاسی دو دولت در زمان اکبر شاه و عبیدالله خان ازبک، بیش از گذشته گسترش یافت و مراودات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان آنها برقرار شد. در عوض رابطه شیبانیان سنی مذهب ماوراءالنهر با دولت شیعه‌مذهب صفوی در ایران همواره با خصومت و جنگ‌های زیاد به‌ویژه در خراسان همراه بود (برای آگاهی بیشتر از روابط گورکانیان و شیبانیان نک: کاظم بیگی و تاج‌علی، ص ۱۴۶-۱۵۰).

از این زمان به بعد زبان و ادبیات فارسی در ماوراءالنهر با شرایط سخت و دشواری مواجه شد و هنوز هم - جز در محدوده کوچکی از تاجیکستان - نتوانسته مقام فاخر گذشته را باز یابد. در این دوره، دیگر از شاهان و خاندان‌های بزرگ گذشته که پشتیبان شاعران و نویسندگان پارسی‌گو بودند خبری نبود. بعضاً امیران و شاهانی بودند که اندک توجهی به زبان و ادب فارسی داشتند، اما این وضعیت، به سبب ناپایداری، مساعد نبود؛ زیرا شیبانیان ترک‌نژاد و ترک‌زبان با خوی بیابانگردی طبعاً چندان علاقه‌ای به زبان فارسی نداشتند و دیگر اینکه جنگ و درگیری‌های خانمان‌سوز که در سراسر این قرن در ماوراءالنهر وجود داشت اصلاً مجالی برای ظهور استعداد هنری و شاعری نمی‌داد. از طرفی شیبانیان، رقیب صفویان بودند و پس از جدا کردن این منطقه از ایران در صدد استقلال فرهنگی و زبانی برآمدند و برای خود هویتی جداگانه قائل شدند. آنها کوشش کردند زبان ترکی از یکی را کم از یک زبان قبیله‌ای به زبان دولتی ترقی دهند؛ هر چند سندی در دست نیست که از یکان در صدد جایگزینی زبان از یکی به جای فارسی بوده‌اند. در این زمان شاعران دو زبانه بسیاری که به زبان‌های فارسی و از یکی می‌سرودند ظهور کردند.

اندک توجه خانان شیبانی به زبان و ادبیات فارسی نباید به منزله علاقه قلبی آنان به این زبان تلقی شود. آنها طبع خودشان را نخست به زبان فارسی که به اوج رشد و کمال رسیده بود می‌آزمودند و سپس در همان قالب و مضمون به زبان ترکی طبع‌آزمایی می‌کردند. در چنین محیطی، بسیاری از شاعران این سامان در صدد مهاجرت به هند برآمدند. مهاجرت شاعران فارسی‌گوی ماوراءالنهری به هند دلیل دیگری نیز داشت و آن رابطه نزدیک‌تر ادیبان هند با ادیبان آسیای مرکزی بود.

برخلاف شرایطی که در ماوراءالنهر وجود داشت، شبه‌قاره هند شاهد دوره طلایی اعتلاء و رواج زبان و ادب فارسی بود و اوج این نفوذ را در زمان سلطنت همایون (حکومت: ۹۳۷-۹۶۲ق/ ۱۵۳۱-۱۵۵۵م) و اکبر (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴ق/ ۱۵۵۶-۱۶۰۵م) شاهد هستیم. در توصیف موقعیت ممتاز زبان و ادب فارسی در دربار گورکانیان هند سخن ذبیح‌الله صفا جالب توجه است. او درباره وضع زبان و فرهنگ فارسی در هند می‌گوید: «شهرهای بزرگ هند در عهد چند پادشاه نخستین گورکانی به راستی به محیطی ایرانی تبدیل شده و جولانگاه و مأمن فرهنگ ایرانی بوده است و اینان نه تنها خود و فرزندانشان پارسی‌دان و گوینده و نویسنده بدین زبان

بودند بلکه همه سرداران و وزیران و بزرگان درگاهشان نیز چنین و بیشتر آنان خاندان‌های مشهور ایرانی بودند، و قدم هر شاعر زبان‌آور یا نویسنده سخن‌گستری را که از ایران فرا می‌رسید بر دیده می‌نهادند و در نوازش آنان دقیقه‌ای را فرو نمی‌گذاشتند» (صفا، ج ۵، بخش اول، ص ۴۸-۴۹). به خاطر همین دلنمودگی‌ها و دست و دل‌نوازی‌های شاهان هند بود که از ایران و ماوراءالنهر شاعران و ادیبان بی‌شماری به سبب تنگدستی یا برای رسیدن به موقعیتی بهتر راهی آن دیار می‌شدند و به جاه و مقام و ثروتی می‌رسیدند که خارج از تصور بود. مهاجرت فارسی‌گویان ایرانی و ماوراءالنهری به هند علاوه بر اینکه شاعران را به نان و نوایی می‌رساند، مهارت و استعداد هنری آنان را نیز پرورش می‌داد؛ زیرا دربار هند محل تلاقی و پرورش ذوق و اندیشه و هنر از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب آسیا بوده است و همین شوق رسیدن به هند در این دوره به یکی از مضامین شعری تبدیل شده بود.

با توجه به شرایط سیاسی و فرهنگی حاکم بر ماوراءالنهر و شبه‌قاره هند در اواخر قرن ۹ و اوایل قرن ۱۰ قمری، شاهد مهاجرت شماری از شعرا و ادیبان فارسی‌گو از ماوراءالنهر به شبه‌قاره هند هستیم که در ادامه به معرفی برخی از این شعرا می‌پردازیم.

بایزید پورانی شاعر و خوشنویس قرن ۱۰ ق. وی از اهالی روستای پوران در نزدیکی هرات بود. نیای او جلال‌الدین ابویزید پورانی (۸۶۲ق) از بزرگان مشایخ روزگار خود بود و به شیخ‌ظہیرالدین خلوتی (۸۰۰ق) ارادت می‌ورزید. بایزید گذشته از شاعری در خوشنویسی نیز مهارت داشت. وی خطوط هفتگانه به‌ویژه خط نستعلیق را خوش می‌نوشت و کتیبه محراب مسجد جامع قدیم بخارا به خط اوست. بایزید مدت‌ها در هرات و بخارا به سر می‌برد اما سرانجام به هند کوچید. وی که در بدایت حال بسیار تهی‌دست بود در هند ثروت بسیار اندوخت. از وی ابیاتی پراکنده در تذکره‌ها مانده است.

حقیری هروی (شهاب‌الدین معمایی) فرزند نظام‌الدین (وفات: ۹۴۲ق/ ۱۵۳۵م) از دیگر شعرای ماوراءالنهری است که به هند مهاجرت کرد. وی در هرات به دنیا آمد (امیر علیشیر نوایی، ص ۸۴-۸۵) و از شاگردان امیرحسین معمایی نیشابوری (وفات: ۹۰۴ق) و از شاعران مشهور دربار سلطان حسین بایقرا (حکومت: ۸۷۳-۹۱۱ق/ ۱۴۶۸-۱۵۰۵م) بود (نصرآبادی، ص ۵۰۹). وی در فن شعر به‌ویژه ساخت معما مهارت داشت. او همراه خواندمیر و میرزا ابراهیم قانونی به هند کوچید و در ربیع‌الاول ۹۳۵ق در آگره به خدمت ظہیرالدین

محمدباير (حکومت: ۹۳۲-۹۳۷ق/۱۵۲۶-۱۵۳۱م) رسيد. حقيری پس از درگذشت بابر به همایون پادشاه پیوست و از اهل مجلس او شد (نثاری بخاری، ص ۱۱۰). همایون قصبه‌ای به نام پالم را در نزدیکی دهلی به حقیري بخشیده بود (همو، ص ۱۱۱). حقیري گذشته از معما در سرودن غزل، قصیده، رباعی و ماده تاریخ نیز مهارت داشت (نصرآبادی، ص ۴۷۱، ۵۰۹؛ خواندمیر، ج ۱، ص ۳۶۱، ۸۴؛ نثاری بخاری، همان‌جا). وی در هند درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد (نثاری بخاری، همان‌جا؛ بداونی، ج ۱، ص ۳۴۳).

فاضل اندیجانی از دیگر شعرای تاجیک است که در قرن ۱۰ ق حیات داشت. وی از دانشمندان نام‌دار زمانه‌اش بود و نزد پادشاهان همروزگارش احترام بسیار داشت. وی نیز به هند کوچید و ملازم دربار شاه همایون گورکانی شد (نفیسی، ج ۱، ص ۶۱۳). گویا وی در سرودن شعر تبحر بسیار داشته، چنانکه نثاری بخاری آورده است: «در سخنوری دقیقه‌ای فرونمی‌گذاشته و در فن شاعری و قوف تمام داشته» (ص ۱۱۲). نمونه‌ای از شعر او:

هست دل کعبه مقصود، مشو غافل ازو گرد دل گرد که مقصود شود حاصل ازو

نیازی بخارایی شاعر سده ۱۰ قمری. وی از سادات بخارا بود و در شعر، عروض و معما دست داشت. گویا وی زبانی تند و بسیار هجوآمیز داشته است و از این رو نمی‌توانست مدت طولانی در جایی دوام آورد. بنابراین از زادگاهش به هرات و از آنجا به بلخ و از این شهر به کولاب گریخت. اما در آن شهر نیز نتوانست بماند و از آنجا راهی بدخشان و سپس کابل شد. در کابل به رفض متهم شد و به ناچار به قندهار رفت و پس از دیداری با همایون گورکانی و بیرم‌خان عازم تته گشت. در تته تا هنگامی که شاه حسن ارغون حکمران سند زنده بود مورد توجه و نواخت قرار نگرفت، اما پس از مرگ شاه حسن، میرزا باقی‌ترخان (۹۹۳ق) او را مورد لطف قرار داد و پس از مدتی نیز به دربار اکبرشاه گورکانی فراخوانده شد، اما پیش از دریافت فرمان اکبرشاه درگذشت. آثار متعددی از وی برجای مانده است (نصرآبادی، ص ۵۱۸؛ شفیق، ص ۲۶۴؛ بداونی، ج ۳، ص ۳۶۲-۳۶۴؛ نورالحسن، ص ۱۳۷؛ امین احمد رازی، ج ۳، ص ۴۳۶-۴۳۸).

میرزا ابراهیم اندجانی شاعر فرارودی سده ۱۰ قمری. وی از امیران بابرشاه بود، اما نزد شاه چندان قدری نیافت و سرانجام نزد همایون شاه رفت و بیت آغازین غزلی را برای

شاه فرستاد و چون همایون آن بیت را شنید در پی الثفات او شد. وی احتمالاً به هر دو زبان ترکی و فارسی شعر می‌سرود (نثاری بخاری، ص ۱۳۱).

سهمی بخارایی شاعر تاجیک سده ۱۰ قمری است. وی در بخارا زاده شد و دانش‌های روزگار خود را در زادگاهش فراگرفت و از ده سالگی شعر می‌سرود. سهمی در میان دانشمندان عصر خویش آوازه‌ای بلند داشت، اما دچار فقر شد و به هندوستان مهاجرت کرد و به دربار اکبرشاه راه یافت. وی غزل را نیکو می‌سرود و در اشعارش به نکوهش زهد ریاکارانه و خرافات می‌پرداخت (خوشگو، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ شفیق، ص ۱۲۳؛ هاشمی سندیلوی، ج ۲، ص ۵۹۲؛ بداونی، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۴۳؛ عظیم‌آبادی، ج ۲، ص ۷۴۷).

نمونه‌ای از شعرش:

در دل خیال خالت پیوسته داشت منزل
پیشت نکرد اظهار این داغ‌مند بر دل
در مزرع محبت تخم امید کشتم
جز بار ناامیدی چیزی نگشت حاصل

خواجه معین‌الدین بخارایی شاعر تاجیک سده ۱۰ قمری است. وی از نوادگان خواجه عبیدالله احرار بود و در بخارا می‌زیست. سپس به هند رفت و مدتی هم‌صحبت همایون گورکانی بود. پس از آن به فرارود بازگشت و به کاشغر رفت و هم‌نشین و هم‌صحبت عبدالرشید خان (۹۳۵-۹۷۸ق) شد.

خواجه معین‌الدین در فن موسیقی نیز توانا بود و بر غزلی از عبدالرشیدخان آهنگ ساخت. وی طبعی خوش داشت و غزل را نیکو می‌سرود (نثاری بخاری، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ نفیسی، ج ۱، ص ۶۳۷). نمونه‌ای از شعر او:

آن چه مطلوب من بی سروسامان می‌بود
روی بنمود به من این سحر اندک اندک

عبدالرحمن مشفق بخارایی به سال ۹۴۵ در مرو زاده شد. وی شاعر و خوشنویس بود. در جوانی به بخارا رفت و به تحصیل علوم پرداخت. در روزگار برهان خان بن عبدالرحیم (۹۶۴ق) به ملازمت وی درآمد. سپس به دربار سعیدخان حکمران سمرقند (۹۷۵-۹۸۰ق) راه یافت و کتاب‌دار وی شد. پس از او نیز چندی در خدمت برادرش جوانمردعلی خان (۹۸۰-۹۸۶ق) بود و در ۹۸۶ق رهسپار هند شد. در ۹۸۸ق به دربار عبدالله‌خان شییبانی راه یافت و ملک‌الشعراي دربار وی شد و تا پایان عمر در آنجا ماند. مشفقی انواع گوناگون شعر را نیکو می‌سرود. در هجو نیز توانا بود و برخی از معاصران خود چون فانی را هجو کرده بود.

وی خط نسخ و تعلیق را نیکو می‌نوشت و در معما نیز استاد بود. او برخی مشایخ صوفیه در سمرقند را مدح گفته است. مشفق در میان سال‌های ۹۹۵ تا ۹۹۸ ق در بخارا درگذشت (گلچین معانی ۱، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۳۵؛ نفیسی، ج ۱، ص ۵۶۸-۵۶۹؛ حسینی، ص ۳۰۹؛ ملک‌شاه حسین سیستانی، ص ۲۶۰؛ نثاری بخاری، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ هاشمی سندیلوی، ج ۵، ص ۹۶-۱۰۰؛ نورالحسن، ص ۹۷). نمونه‌ای از رباعی سروده وی:

شد فصل بهار و موسم سیر آمد وز پیر مغان بشارت خیر آمد
پیچیده به سر شیشه می جامه سبز گویا ز طواف کعبه و دیر آمد

انجمی بخارایی، میرزا باقی فرزند میرخلیفه در اوایل سده ۱۱ قمری حیات داشت. وی شاعری عارف‌مسلک و شیرین‌سخن بود. پس از مرگ پدرش به خدمت عبدالله‌خان شیبانی پیوست. اما به سبب گناهی، از دربار رانده شد و ملازمت شاهزاده اسفندیار سلطان را برگزید. در دستگاه شاهزاده پایگاهی بلند یافت و قصاید غزلی در مدح او سرود، اما دیری نگذشت که از دستگاه اسفندیار سلطان نیز رانده و از اندیجان به کاشغر رفت. پس از چندی به فرارود بازگشت و از آنجا به هند رفته و به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی پیوست. انجمی در دربار اکبر تقرب یافت و روزی یک سکه زر برای او وظیفه مقرر کردند و در شمار بزرگان دربار درآمد. در سفر جلال‌الدین اکبر به دکن همراه او بود. اما در همان روزها به بیماری گرفتار شد و در مرز هند، در ناحیه مالوه درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. غزل‌سرایی ماهر بود (مطربی سمرقندی ۱، ص ۲۱۴-۲۱۶؛ نفیسی، ج ۱، ص ۵۹۳-۵۹۴).

پایه نظمت چو گفتار نظامی شد بلند انجمی می‌گو سخن زین پس به طرز انوری

آدمی سمرقندی شاعر تاجیک که در سمرقند زاده شد و در همان جا برآمد. وی از راه جامه‌بافی روزگار می‌گذرانید. در سال‌های پایانی زندگی به قصد حج‌گزاردن از سمرقند بیرون رفت و از راه هند رهسپار حجاز شد، اما مدتی در هند ماند و سرانجام در بندر سورت درگذشت (اوحدی بلیانی، ج ۱، ص ۵۵۹؛ مطربی سمرقندی ۲، ص ۸۲-۸۳). آدمی در گفتن مطالع مهارت فراوان داشت و غزل را نیکو می‌سرود. اما بیشتر غزل‌های او ناتمام است (نفیسی، ج ۱، ص ۵۹۳؛ مطربی سمرقندی ۱، ص ۲۱۹-۲۰۰).

ما آدمی به گفته عالم نمی‌شویم معلوم عالمست که آدم نمی‌شویم

جانی بخارایی شاعر تاجیک سده ۱۰ قمری وی همراه ظهیرالدین بابر گورکانی به

کابل رفت. در دربار بابر در آن شهر اعتباری به دست آورد. هنگامی که بابر به هند کوچید وی نیز همراه پادشاه گورکانی رهسپار هند شد. پس از بابر در دربار پسرش همایون نیز همچنان اعتبار خویش را نگه داشت. او از استادان غزل عصر خود به شمار می‌رفت (نفیسی، ج ۱، ص ۵۶۰، ج ۲، ص ۸۳۵؛ حسینی، ص ۸۷؛ صدیق حسن، ص ۱۷۳؛ خلیل، ص ۸۹؛ هاشمی سندیلوی، ج ۱، ص ۶۰۷-۶۰۸، ۶۱۱-۶۱۲؛ بدآونی، ج ۱، ص ۴۷۷-۴۸۰).

چون گرد باد جایی هرگز گذر نکردم کز دست فرقت تو خاکی به سر نکردم

داعی اندجانی شاعر تاجیک سده ۱۱ قمری. وی در اندیجان زاده شد و برای تحصیل رهسپار بخارا گردید. پس از چندی به خدمت دربار درآمد و پس از آن راهی گجرات هندوستان شد و در همان دیار درگذشت (مطربی سمرقندی، ص ۳۰۳-۳۰۴).

داعی به خدمت آمد و اقبال درنیافت بوسید آستان و دعا گفت، بازگشت

اصلی مروزی شاعر ایرانی سده ۱۰ قمری. در جوانی دانش آموخت، پس از چندی روش قلندران در پیش گرفت و از مریدان حاج محمد قوچانی و پس از آن ملازم محمدامین زاهد شد. وی از بلخ به هرات رفت و پس از آن در قزوین با شاه طهماسب اول صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) دیدار کرد. از ایران به هند رفت و ملازم نصیرالدین محمد همایون گورکانی شد. پس از سفر حجاز و حج به فرارود بازگشت و در همان جا درگذشت. وی در غزل‌سرایی از شاعران زبردست فرارود بود (نثاری بخاری، ص ۲۸۴؛ نورالحسن، ص ۱۳۹؛ امین احمد رازی، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷).

نمونه‌ای از شعر وی:

آن گردباد نیست به گرد سرای تو سرگشته‌ای ست رقص کنان در هوای تو

طرزی سمرقندی شاعر تاجیک سده ۱۰ قمری. اصل وی از سمرقند بود. پیشه بازرگانی داشت و به شهرهای گوناگون سفر می‌کرد. مدتی در هندوستان بود و با شاعران و دانشمندان آن دیار همنشینی و هم‌صحبتی داشت (مطربی سمرقندی، ص ۴۰۵؛ نیز نک: گلچین معانی، ج ۱، ص ۸۰۶).

این مقطع از اوست:

طرزی به درد ساز و دوا آرزو مکن کین درد جان‌گداز به درمان برابر است

ندایی بخارایی، خواجه عبدالکریم فرزند قاضی محمودبن اختیار (پیش از ۱۰۱۳ قمری).

شاعری تاجیک بود. در بخارا زاده شد و در همان جا به فراگیری دانش پرداخت. پس از درگذشت عبدالله خان شیبانی، باقی محمدخان شیبانی، پدر او را دستگیر کرد و از ندایی، زر بسیار به عنوان باج گرفت. وی در این دوره به سبب رنجی که کشید از زندگی عادی کناره گرفت و به پاینده اخسیکتی دست ارادت داد. به خانقاه وی رفت و گوشه انزوا برگزید. پس از چندی راهی هندوستان شد و به خدمت جلال الدین اکبر گورکانی رسید. ندایی نزد جلال الدین اکبر از احترام بالایی برخوردار بود و در فرارود نیز بسیار پرآوازه شد. وی در هندوستان درگذشت (مطربی سمرقندی، ۱، ص ۵۱۸-۵۲۰). نمونه‌ای از شعر او:

کسی ز حال من مبتلا خبر دارد که ناوکی ز نگاه تو بر جگر دارد

محمدصادق سمرقندی، معروف به حلوایی سمرقندی شاعر تاجیک اوایل قرن ۱۱ قمری. وی از نوادگان شمس الائمه حلوایی و از شاگردان احمد جندی بود. پدرش در سمرقند حلواگر بود. حلوایی سمرقندی سفری به حج رفت و در بازگشت در هند ماند و در حمایت بیرم خان خانان قرار گرفت. مدتی در لاهور به تدریس پرداخت. بار دیگر به حج رفت و در بازگشت مأمور تعلیم خان اعظم میرزا عزیز کوکه شد. سپس راهی کابل گشت و میرزا محمد حکیم ناظم کابل او را به قصد تعلیم خود در کابل نگه داشت. پس از مرگ محمد حکیم میرزا به فرارود بازگشت. در سمرقند به دربار عبدالله خان راه یافت و در آنجا بسیار محترم بود. وی در اقسام گوناگون شعر از جمله غزل و معما توانا بود (شفیق، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ صدیق حسن، ص ۲۱۷؛ سلیم، ج ۱، ص ۵۲۲-۵۲۳؛ هاشمی سندیلوی، ج ۳، ص ۲۷-۳۱؛ عظیم‌آبادی، ج ۱، ص ۸۵۵-۸۵۶).

دل گم شد و نمی‌دهدم کس نشان از او در خنده است لعل تو دارم گمان از او

غیوری حصاری شاعر سده ۱۰ و اوایل سده ۱۱ قمری. وی نخست در دربار محمد حکیم میرزا بود و سپس راهی هندوستان شد و به دربار جلال الدین اکبر پیوست و گویا سرانجام در رکاب وی در جنگ کشته شد (مطربی سمرقندی، ۱، ص ۷۴۳-۷۴۴؛ نیز نک: کوتی، ص ۶۸۱).

نمونه شعری از او:

در تنم تب هجرت آتشی چو شمع افروخت مرده مرده خواهیم زیست زنده زنده خواهیم سوخت

نادری سمرقندی شاعر و دانشمند سده ۱۰ قمری. وی در سمرقند زاده شد و در همان جا دانش آموخت. در میان اهل دانش و ادب جایگاهی بلند داشت. نادری پس از

چندی به هند کوچید و ملازم دربار همایون شاه شد و در مدح وی قصیده‌ها سرود و احترامی فراوان یافت. وی سرانجام در کابل درگذشت. نادری در گونه‌های گوناگون شعر دست داشت اما بیشتر قصیده و غزل سروده است (شفیق، ص ۲۶۳؛ سلیم، ج ۲، ص ۱۰۳۱؛ نثاری بخاری، ص ۱۲۶).

نمونه‌ای از شعر او:

وه چه خرامیست قد یار او بنده شوم آن قد و رفتار را
سوی خرابات گذر نادری در سر می‌کن سرو دستار را

دردی سمرقندی شاعر ایرانی سده ۱۰ قمری. اصلش از سمرقند بود. قصیده، غزل و معما را نیکو می‌سرود (نورالحسن، ص ۲۷-۲۸؛ صبا، ص ۲۵۷-۲۵۸).

مرغ روح خود از آن در قفس تن دارم که بگرد تو بگردانم و آزاد کنم

جنونی بدخشانی مشهور به معمایی شاعر تاجیک سده ۱۰ قمری. در هندوستان شاعر دربار همایون بود. وی قصاید متکلف و مصنوع را با مهارت می‌سرود (بداؤنی، ج ۱، ص ۴۶۹-۴۷۱؛ صبا، ص ۱۵۷).

از اوست:

رخ تو لاله و نسرين خط تو سبزه و ريحان لب تو غنچه رنگين قد تو فتنه بستان

منابع

- ابوالفضل علامی، اکبرنامه، به کوشش احمدعلی و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۷ م.
امین احمد رازی، هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰.
امیرعلیشیر نوایی، مجالس النفايس، ترجمه فخری هروی، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳.
بابر، ظهیرالدین محمد، بابرنامه، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی، ۱۳۰۸ ق.
بداؤنی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، به کوشش احمدعلی، کلکته، ۱۸۶۸ م.
بکری، محمد، تاریخ سند، به کوشش عمرین محمد داوودپوته، بمبئی، ۱۹۳۸ م.
حسینی سنهلی، میر حسین دوست، تذکره حسینی، لکهنو، ۱۲۹۲ ق/ ۱۸۷۵ م.
خلیل، علی ابراهیم، صحف ابراهیم، به کوشش عابدرضا بیدار، پتنه، ۱۹۷۸ م.
خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۳.
خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، به کوشش سید کلیم اصغر، تهران، ۱۳۸۹.
روملو، حسن، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۷.

سلیم، سید علی حسن بهوپالی، صبح گلشن، به کوشش مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران، ۱۳۹۰.
سیدحسین‌زاده، هدی، «بابر»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی،
تهران، ۱۳۸۱.

شفیق اورنگ‌آبادی، لچهمی نرائن، شام غریبان، به کوشش محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.
صبا، محمد مظفر حسین، تذکرهٔ روز روشن، به کوشش محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳.
صدیق حسن، شمع انجمن، به کوشش محمد کاظم کهدویی، یزد، ۱۳۸۶.
صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۵۶-۱۳۷۰.
عظیم‌آبادی، حسینقلی، نشتر عشق، به کوشش اصغر جانفدا، دوشنبه، ۱۹۸۱-۱۹۸۸ م.
فرشته، محمدقاسم استرآبادی، تاریخ فرشته، کانپور، ۱۲۹۰ ق/۱۸۷۴ م.
کاظم بیگی، محمدعلی و زینت تاج‌علی، «شیبانیان و گورکانیان هند»، تاریخ و تمدن اسلامی، س ۵،
شم ۹، بهار و تابستان ۱۳۸۸.
کوتی، «غیوری حصارى»، دانشنامهٔ ادب فارسی (آسیای میانه)، به سرپرستی حسن انوشه، تهران،
۱۳۸۰.

گلچین معانی (۱)، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۰.
_____ (۲)، کاروان هند، مشهد، ۱۳۶۹.
مربطی سمرقندی (۱)، تذکرهٔ الشعراء، به کوشش اصغر جانفدا، با مقدمه و تحشیه و تعلیقات علی رفیعی
مروذستی، نشر آینهٔ میراث، تهران، ۱۳۷۷.
_____ (۲)، نسخهٔ زیبای جهانگیر، به کوشش اسماعیل بیک جانوف و سید علی موجانی، کتابخانهٔ بزرگ
آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۷.
ملک‌شاه حسین سیستانی، خیرالبیان، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا، ش ۳۳۹۷، میکروفیلم کتابخانهٔ مرکزی
دانشگاه تهران، ش ۱۲۹۳.

نثاری بخاری، مذکر احباب، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۷.
نصرآبادی، محمدطاهر، تذکرهٔ نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱.
نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴.
نورالحسن، نگارستان سخن، به کوشش محمد عبدالمجید، بهوپال، ۱۲۹۲ ق.
هاشمی سندیلوی، احمدعلی، مخزن الغرائب، به کوشش محمد باقر، لاهور، ۱۹۶۸-۱۹۹۴ م.
هالیستر، ج. ن، تشیع در هند، ترجمهٔ آرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران، ۱۳۷۳.

Ross, E.D. "Babur", *The Cambridge History of India*, Newdelhi, 1987. Vol. IV.

Smith, A., "The Mughul Empire", *The oxford History of India*, oxford, 1961, Vol. VI.